

استیون هاو کینگ
(خداوند و بهشت)

مؤلف

دکتر عیسی کشوری

سرشناسه • کشوری، عیسی، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور • استیون هاو کینگ (خداوند و بهشت) / مولف عیسی کشوری.

مشخصات نشر • تهران: پیام حنان، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.

شابک • ۱۳۰۰۰۰ ریال: 978-600-96085-8-4

وضعیت فهرست نویسی • فیبا

یادداشت • کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت به چاپ رسیده است.

موضوع • هاو کینگ، استیون دبلیو.، ۱۹۴۲ - م. -- نقد و تفسیر

رصوع • Hawking, S. W. (Stephen W.)-- Criticism and interpretation

موضوع • فن بکدانان -- انگلستان -- سرگذشته

موضوع • Physicists -- Great Britain -- Biography

موضوع • الهیات

موضوع • Theology

موضوع • معادیناسم مسیح

موضوع • Eschatology

رده بندی کنگره • ۱۲۹۷ ک ۵۱۲ / ۶ / ۸۵ QC

رده بندی دیویی • ۱۰۹۲ / ۱۰۰

شماره کتابشناسی ملی • ۵۱۳۴۶۲۸



استیون هاو کینگ (خداوند و بهشت)

مؤلف: دکتر عیسی کشوری

ناشر: پیام حنان

چاپ ۱۳۹۷ • شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک • 978-600-96085-8-4

نشانی: تهران، خیابان استاد نجات اللهی، نبش کوی ثقه الاسلام،

پلاک ۱۷۶، واحد ۱۰

۰۹۱۲۳۲۴۳۵۲۴ • ۸۸۵۳۳۷۱۵



فهرست مطالب

۷	 سخن مولف
۱۱	 استیون هاو کینگ کیست؟
۳۱	 جهان بینی ریچارد داوکینز
۴۱	 پیری از شخصیت‌ها
۴۵	 قلمرو علم تجربی
۵۳	 عظمت خلقت
۷۷	 آیا جاذبه می‌تواند - الق جهان هستی باشد؟
۸۳	 آیا هستی می‌تواند از نیستی به وجود آید؟
۱۰۳	 انفجار بزرگ
۱۱۱	 حیات تصادفی
۱۴۵	 خدا
۱۵۹	 آشکار یا نهان
۱۶۷	 نیاز انسان به خدا
۱۸۱	 فواید اجتماعی ایمان
۱۹۵	 مهمترین دلیل دین‌گریزی
۲۰۹	 ریگ ودا
۲۲۳	 دستورات اخلاقی در ریگ ودا
۲۲۷	 بهشت
۲۵۱	 نامیرایی انسان
۲۵۵	 فهرست منابع

سخن مؤلف



ما که نبودیم، ندانیم، گفتیم و به تاوان همه ندانسته‌ها، قرنهایست می‌دویم. گفتند ما انسانیم؛ پس آموختیم و زیستیم و ساختیم. برهنگی مان را پوشانیدیم. سرزمینهای خدا را با جنگ و نزاع فتح کردیم و هزاران سال را به خدایی پرستیدیم و بردگی کردیم بر خانه‌ها، بر سقف زدیم و در اطرافمان مرز قانون کشیدیم. ما از جهل، معما، ختم و در دل تاریکی، گدایی نور کردیم. ما از پوچی به هیچ رسیدیم و سنگ و آهن و خورشید و چهارپایان را به خدایی برگزیدیم و بر سر برتری خدایان، اعتراض کردیم؛ چه ظلمها، چه خطرهای، چه خونها که نکردیم... وقتی خداوند، این پیام و پیامبرانش را مأمور هدایت‌مان کرد از جنگ و جهالت پیشین، تاریخ غرنها نه‌شتم. ما به آدمیت خود اقرار کردیم و چقدر کوشیدیم تا سرکشی نکنیم، پس هستی مان از هستی خدا، هست شد و روحمان در غربت‌کده دنیا با حضور او آرام گرفت، او عقل را نعمت حیاتمان بخشید و انسان محتاج مغموم را که بی‌وجود عشق، ترکیبی معلق بود، ره رستگاری آموخت، خدایی که از چشمه لایزال دانش خویش ما را بهره‌مند کرد تا به خودشناسی و خداشناسی برسیم...



افسوس، قرن‌ها دویدیم، هرچه خدا، خدایی کرد ماهم جهالت کردیم و با شیطانی که مطرود در گاه خدا بود، عهد اخوت بستیم. ما از ازل منکر ولد و والده و مولود خود شدیم، چه زود رفتیم و با خدا متار که کردیم، چه زود عشق خدا را به اجرا گذاشتیم، ما دادگاه حقیقی خدا را به سخره گرفتیم و ماهیه‌ها را عندالمطالبه از او طلب کردیم...

خوشا خورشید و ستارگانی که در عهد جهالت به خدایی می‌پرستیدیم، اما همین که دست‌انمان به چیدن ستاره‌هایش رسید به نیروی خود گمانی بردیم. ما با ما سیز، دانش خود به ماه و کرات او سفر کردیم و عظمت خورشید را ندیدی که چک گنجاندیم، چه اندیشه‌ها که بر قدرت خود نکردیم. گفتیم هر که خانه خدا نبود، رفتیم؛ چه مکرها که نورزیدیم، خلق ما زاده خلق خدا بود اما چه ساخت ما که به خدا نفروختیم.

ما قرن‌ها دویدیم و بر تمام و دیه‌های خدا که نردبان ترقی دیروزمان بود، خط بطلان کشیدیم با ادیان پیشین ستیزه کردیم، سال‌ها خواندیم و نوشتیم و جان دادیم تا خدایان سنگی و چوبی را از سر زمینان رانندیم و امروز به نیروی علم و عقلمان، مفتخرانه اعلام می‌داریم که خدایی نیست، ما خدا را انکار و زندگی مان را شبیه‌سازی کرده‌ایم...

افسوس که خلق و خلاقیت را اشتباهی گرفتیم، گویی معجزه و کرامت را یکی دانستیم، ما در همین چند صباح عمر، ادعای خدایی کردیم اما هرگز نیندیشیدیم اگر عمر جاودانی یافتیم با میلیون‌ها خدا، چگونه خدایی کنیم؟ ما پس از قرن‌ها سوختن و ساختن و دویدن و کسب مدال‌های علمی... حتی به نقطه آغاز جهالت هم نرسیدیم، ما در گردون زمین چرخیدیم و شیفته چند سلول خاکستری شدیم. ما در آینه هستی، پی یاری نگاشتیم. همه می‌دانیم گم شده‌ایم و پس از این همه ترقی و رفاه با قلبی که از



عشق الهی متروک است از احتیاط دست به دیوار می کشیم. ما از مرز باختها گذشته ایم؛ اما به ندای جان دردمندان گوش نمی سپاریم، زیستی برگزیدیم که شبیه مرگ تدریجی است، اسیر دردی هستیم که با هیچ تریاک علمی تسکین نمی پذیرد. ما جسورانه منکر خدایی هستیم که هر چه در راه کوره راه ترس و وحشت ماندیم، وقتی رایانه های علم، دست و زبان مدد داشت اشک آوردیم و بغض ترکاندیم، تو گفتی کمکهایم در راه است، چشم بدوز و باورم کن ... اما ما به آسمان نگریستیم و از آن نیروی غیبی که در واقع از آن تو بود، مدد جستیم، تو باز هم پناهمان دادی، تو هر بار به سمت ما آمدی تا ما نیز به سوی تو باز گردیم ... ما هر چه تورا به مبارزه طلبیدیم بی هیچ نیشم و قدرتی بر ما صبری کردی، چون تو می دانی که غیر از تو بر ما نیکی نیست؛ پس بر حیرت و حماقت ما خرده مگیر.

ما قرنهایست می دویم و تو قرنهایست، از دیده ان و نظاره مان می کنی - تو به ما امید داری و ما به تو تردید - کاش بایستیم و ببندیشیم و آرام گیریم تا تو هستی ما را به نیستی کشانی و پس از قرنهای سرگرانی و سیه دانی، نه به هوس بهشت به شوق عشق تو به سوی تو باز گردیم.

■ مولوی:

جان که از عالم علوی است، یقین می دانم	رخت خود باز بر آنم که همانجا فکنم
مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک	دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بردوست	به هوای سرکوبش پروا بالی بزنم